

چراغ دهم - هلی هنوز به چراغ حق اذعان ندارد

در مقالات گذشته، این حقیقت به اثبات رسید که هرکس - چه مسلمان باشد، چه کافر، چه لیبرال یا غیرلیبرال - هر تصمیمی که می‌گیرد، اگر بخواهد برای درست یا بهتر بودن تصمیمش، توجیهی عقلانی و منطقی ارائه کند، ناچار است - ولو به شکلی مجمل، پنهان، و ناخودآگاه - تعریفی از سعادت و راه نیل به آن را مفروض گرفته باشد؛ و این دقیقاً به این معناست که باید به چیزی از جنس جهان بینی و ایدئولوژی برآمده از آن جهان بینی، اعتقاد داشته باشد. یک مسلمان هم، اگر بخواهد حقیقتاً بر پایه دین و ایمانش زندگی کند، برای هر تصمیمی، خواه ناخواه باید به جهان بینی و ایدئولوژی خودش - که از فقهش می‌تراود - مراجعه نماید. اما چنین نیست که ایدئولوژی اسلامی - یا همان فقه - به صورتی خشک و جامد، و بدون توجه به شرایط گوناگون، همیشه دستورات یکسانی صادر کند.

بنابراین، کسانی که با مفهوم «ایدئولوژی دینی» مشکل دارند، نه تعریف روشنی از ایدئولوژی دارند و نه درک درستی از دین. از ایدئولوژی تعریف روشنی ندارند چون فکر می‌کنند بدون داشتن یک جهان بینی، می‌توان برای تصمیمات بشری، توجیه منطقی آورد. از دین هم درک درستی ندارند چون متوجه نیستند که اسلام، روش تصمیم‌گیری (=متدولوژی) عمیق و همه‌جانبه‌ای را در اختیار مسلمانان قرار می‌دهد که آنها را قادر می‌سازد تا در هر وضعیتی، بسته به شرایط موجود، بر پایه دین و اعتقاداتشان تصمیم بگیرند.

صد البته که در این میان، کسانی هم هستند که با سر دادن شعار ایدئولوژی‌زدایی، هدف دیگری را دنبال می‌کنند. آنها درحقیقت به دنبال ایدئولوژی‌زدایی نیستند بلکه به دنبال عوض کردن ایدئولوژی ما هستند. یعنی می‌خواهند اسلام را از منطق تصمیم‌گیری ما حذف کنند و به جایش یک ایدئولوژی غیراسلامی را جایگزین نمایند.

از بهمن ۱۳۵۷ تا به امروز، نقطه ضعف‌ها، کم‌تجربگی‌ها و خطاهای عمدی و غیرعمدی ما، دستمایه‌ای شده برای لیبرال‌ها و سکولارهای داخلی، تا با همدستی دشمنان قدرتمند خارجی، ما را از راهی که به شهادت همه آموزه‌های دینی، یگانه راه رسیدن به سعادت دنیوی و اخرویست، منصرف سازند.

بنابراین سالهاست [دقیقا ۴۰ سال است] که ما بر سر یک دوراهی قرار گرفته‌ایم. یک راه اینست که در برابر فشار بی‌امان طرفداران داخلی و خارجی فرهنگ سکولاری و لیبرالی، تسلیم شویم و - آگاهانه یا ناخودآگاه - دست از ایدئولوژی دینی خود بشویم. راه دیگر اینست که همچنان بکوشیم تا براساس ایدئولوژی دینی خودمان زندگی کنیم؛ نه ایدئولوژی بیگانه‌ای که به بهانه ایدئولوژی‌زدایی به خورد ما می‌دهند.

رفتن به راه نخست - یعنی دست‌نستن از ایدئولوژی اصیل خودمان - درحقیقت به‌این معناست که از دین آسمانی خود دست بکشیم و به‌جای آن که بکوشیم به‌معنای واقعی کلمه، همه ابعاد زندگی خود را به محک دین بزنیم، تنها دلمان خوش باشد به این که نمازی می‌خوانیم و روضه‌ای می‌رویم و مراقب هستیم تا کسی از اخلاق ما رنجیده‌خاطر نشود؛ و تقریبا همین. بنابراین چاره‌ای نیست به‌جز رفتن به‌راه دوم - یعنی پای فشردن بر دین و ایمانمان - که صد البته ممکنست راه دشوار و پرهزینه‌ای باشد اما تنها راه درست زندگیست؛ که سعادت دنیا و آخرت را برای ما به‌دنبال خواهد داشت.

برای پیمودن این راه چه باید بکنیم؟ اگر از بنده پرسید، می‌گویم: درواقع، هیچ‌کار! و البته، همه‌کار! منظورم اینست که برای پیمودن این راه، کار عجیب‌وغریبی نباید بکنیم؛ باید زندگی کنیم اما به‌شیوه‌ای که فکر می‌کنیم درست‌ترین راه زندگیست و بنابراین، باید همه‌کار بکنیم چون زندگی کردن یعنی همه‌کار.

پس باید زندگیمان را بکنیم؛ اما برای درست زندگی کردن، همواره باید سعی کنیم تا درک و فهمان را در دو جهت گسترش داده و عمق ببخشیم. یکی، درجهت فهمیدن هرچه بهتر مسائل جهان امروز، و دوم، درجهت هرچه بهتر فهمیدن دینی که خداوند هستی از طریق پیامبران و امامان در اختیار ما نهاده است.

منظور من از عمیق‌تر فهمیدن جهان امروز، اینست که متوجه باشیم جهان مدرن تنها در ظواهر پرزرق‌وبرقی که به آن تکنولوژی و پیشرفت صنعتی می‌گویند، خلاصه نمی‌شود. در پشت سر این ظواهر فنی، تفکراتی وجود دارد که باید عمیقا و به‌صورت ریشه‌ای، آنها را درک کنیم تا با داشتن شناختی هرچه دقیق‌تر از جهان امروز، تصمیماتی بگیریم هرچه درست‌تر.

ازطرف دیگر، خیلی عمیق‌تر از آن‌چه که امروز باور داریم، باید به‌این باور برسیم که قرآن، سخنان و حرف‌های خداست برای تک‌تک ما. خوب توجه کردید؟ ما مؤمنان، باید حقیقتا

ایمان بیاوریم که قرآن، سخنان خداوند جهان است با ما؛ همان خدایی که تسبیح می کند از برای او، آن چه در آسمان ها و زمین است؛ و همان خدایی که شکست ناپذیر است و حکیم.^۲ بله! چنین خدایی، مستقیماً برای ما حرف زده است؛ **حرف‌هایی دربارهٔ کلیات، و حتی برخی جزئیات، و شئون گوناگون هستی و زندگی ما.** ما اگر همهٔ توانمان - بلکه فوق توانمان - را به کار نگیریم تا سخنان خدای هستی و فرستادگان او را، هر روز بهتر از روز قبل درک کنیم، چه تفاوتی خواهیم داشت با بنی اسرائیلیانی که به جای جدی گرفتن کلام خدا در زندگی خود، فقط به این افتخار بسنده کردند که تورات متعلق به آنهاست؟ لابد می‌دانید، همان خدایی که پادشاه مقدس شکست ناپذیر حکیم است^۳، این گونه یهودیان را، چارپایانی خوانده که بر پشت آنهاست کتابی چند.^۴ من همیشه با خودم می‌گویم: **اگر خداوند، یهودیان را به خاطر جدی نگرفتن تورات، الاغ نامیده** **مسلمانانی که قرآن را جدی نمی‌گیرند چه باید نامید؟**

وقتی بتوانیم مسئله‌های اساسی و بنیادین جهان اطرافمان را بفهمیم و دینمان را نیز بفهمیم، آنگاه می‌توانیم امیدوار باشیم که در قبال زندگی امروز بشر، درست‌ترین تصمیم‌ها را بگیریم. یعنی، می‌توانیم امیدوار باشیم که همهٔ مسئله‌های زندگیمان را با کمک ایدئولوژی دینمان حل و فصل کنیم. اما البته فقط می‌توانیم امیدوار باشیم، نه بیش‌تر؛ چون به هر حال ما معصوم نیستیم و بنابراین تضمینی وجود ندارد که اشتباه نکنیم. **فقط نباید فراموش کنیم که اشتباه و خطا هم، جزئی از زندگیست (درست همان‌طور که اشتباهات داوری هم، جزئی از فوتبال است!) و اگر روزی هم بفهمیم که اشتباه کرده‌ایم، باز زندگی خواهیم کرد. یعنی مثل همهٔ انسان‌ها - به همان شیوه‌ای که عرض کردم، یعنی بر پایهٔ جهان‌بینی و ایدئولوژی خود - درصد جبران اشتباهاتمان خواهیم بود و به زندگی خود ادامه خواهیم داد.**

^۱ به قول خود قرآن: «یا ایها الذین امنوا امنوا بالله ورسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله / ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ایمان بیاورید به خدا و رسولش و کتابی که نازل کرد بر رسولش [سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۶]».

^۲ «یسبح له ما فی السموات و الارض هو العزیز الحکیم / تسبیح می‌کند از برای او، آن چه در آسمان‌ها و زمین است و اوست عزیز حکیم [سورهٔ حشر، آیهٔ ۲۴]».

^۳ «الملك القدوس العزیز الحکیم / پادشاه بسیار مقدس عزیز حکیم [سورهٔ جمعه، آیهٔ ۱]».

^۴ «مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا / مثل کسانی که تورات بر آنها نهاده شد اما به‌زیر بارش نرفتند، مانند الاغ است که حمل می‌کند کتاب‌هایی را [سورهٔ جمعه، آیهٔ ۵]».

بله! هیچ کس به جز معصومین، خالی از اشتباه نیست. به همین دلیل هم، فقط با حضور آنهاست که می توانیم نسبت به درست بودن تصمیماتمان در زندگی، اطمینان کامل داشته باشیم. اما وقتی دسترسی مستقیم ما به محضر معصومان - به هردلیلی - غیرممکن است، چه باید بکنیم؟ آیا باید از زندگی دست بکشیم؟ حتما توجه دارید که هرکاری بکنیم، حتی اگر بخواهیم از زندگی دست بکشیم، باز ناچاریم یک تصمیم بگیریم: تصمیمی که باز مثل همه تصمیم های دیگرمان - وقتی دسترسی مستقیم به امام معصوم نداریم - هیچ تضمینی برای درست بودنش وجود ندارد! پس در هر صورت، باز هم باید زندگیمان را بکنیم و زندگی یعنی همان که عرض کردم: تلاش برای شناخت هرچه دقیق تر جهان، و کوشش در جهت شناخت هرچه عمیق تر دین؛ و در نتیجه، امید به اتخاذ تصمیماتی هرچه بهتر، برپایه جهان بینی و ایدئولوژیمان.

پس همه حرف ما یک کلمه است: ما می خواهیم زندگی کنیم؛ و برای زندگی کردن، باید دست به کوششی عمیق و مستمر در مسیر بهتر فهمیدن جهان و نیز بهتر فهمیدن آنچه خدایمان به ما آموخته، بزنیم. آیا شما راه بهتری سراغ دارید؟ اصلا، آیا شما راه دیگری سراغ دارید؟ اصلا، آیا می توان راه دیگری سراغ داشت؟

بله! این راه شاید آسان نباشد، اما مگر کسی به ما وعده داده که زندگی همیشه آسان است؟ آن که خدای ماست، بارها سوگند خورده تا به ما بفهماند که زندگی پر از رنج و مشقت است: «لا اقسَمُ بهَذَا الْبَلَدِ* وَاَنْتَ حَلْ بَهَذَا الْبَلَدِ* وَوَالِدِ وَا مَا وَلَدٌ* لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ كَبَدٍ/ نه! قسم به این سرزمین* و تو سکنی گرفته ای در این سرزمین* و قسم به والد و آن چه متولد ساخت* همانا آفریدیم انسان را در رنج و مشقت^۵».

باید در این راه، همه توانمان - و فوق توانمان - را به کار بگیریم. باید سالها مطالعه کنیم، سالها فکر کنیم، سالها حرف بزنیم، سالها بنویسیم، سالها تلاش کنیم، سالها آزمایش کنیم، سالها خطا کنیم - بله! مثل همه انسان های جایز الخطا، خطا کنیم و جبران نماییم - تا شاید در این راه قدمی برداشته باشیم. اگر در روایات ما گفته شده که «المؤمن کبیر^۶»، به نظر من

^۵ سوره بلد، آیات ۱ تا ۴

^۶ شیخ راوندی، دعوات

به این خاطر بوده که به ما بفهمانند دینداری، کار سطحی و ساده‌ای نیست. دینداری کاریست که برای انجام آن باید همهٔ هوش و کیاستمان را به کار بگیریم.

یکی از دعاهایی که گفته شده پیامبر عزیز ما همیشه بر زبان داشته‌اند، این بوده که «اللهم ارنا الاشياء كما هي»^۷ یعنی خدایا، نشان بده به ما چیزها را، آن‌گونه که هست. این جمله از زبان پیغمبر اعظم - که خدا موجودی والاتر از او خلق نکرده - بسیار تأمل‌برانگیز است؛ مخصوصاً وقتی تأکیده شده باشد که ایشان همیشه - هرروز و هر ساعت - این درخواست را از خداوند داشته‌اند. [خوب به‌خاطر دارم که امام ما، خمینی - رحمه الله تعالی علیه - نیز به این دعا علاقهٔ خاصی داشت.] کم‌ترین معنای این دعا - از زبان پیامبر، آن‌هم به‌طور مستمر - اینست که فهمیدن هرچه دقیق‌تر واقعیت‌ها، اولاً حاجتی است بسیار بزرگ و سنگین که به هیچ‌وجه نباید آن‌را کوچک شمرد. درثانی، این فهمیدن درست، چیزی نیست که به یک‌باره به‌انسان داده شود بلکه فرآیندیست جاری و مستمر که دائماً باید اتفاق بیفتد. بنابراین، کسی نباید فکر کند که داشتن فهمی درست از واقعیت‌های جهان، و نیز داشتن درکی عمیق و دقیق از ایدئولوژی دینی - که خودش یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های جهان است - موضوع ساده و پیش‌پاافتاده‌ای است. نه! این کار دشوار است و ما هم معصوم نیستیم؛ پس ای بسا که در این راه، اشتباهات و خطاهایی هم از ما سر بزند. اما شما بگویید. **به‌جز این راه، چه راه دیگری در پیش پای ما مسلمانان است؟**

^۷ علامه مجلسی، بحارالانوار، جلد ۲۲